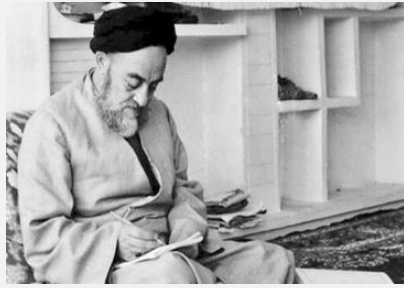


«قول لا ادری»؛ مصداق فروتنی در عین فرزانگی علامه طباطبایی

سیدمجتبی مجاهدیان در یادداشتی به مناسبت روز بزرگداشت علامه طباطبایی آورده است: در خلال سال‌ها معاشرت با برخی عزیزانی که وجود مبارکِ علامه را درک کرده‌اند....



سیدمجتبی مجاهدیان در یادداشتی به مناسبت روز بزرگداشت علامه طباطبایی آورده است: در خلال سال‌ها معاشرت با برخی عزیزانی که وجود مبارکِ علامه را درک کرده‌اند، ناشنیده‌هایی در موضوع «نمی دانم» شنیده‌ام که برای ثبت در تاریخ فروتنی در عین فرزانگی علمای اعلام شیعی، مواردی را نقل می‌کنم.

علامه طباطبایی(ره) سیدمجتبی مجاهدیان، شاگرد علامه کمالی دزفولی و قرآن پژوه معاصر به مناسبت روز بزرگداشت علامه آیت الله سیدمحمدحسین طباطبایی، مفسر قرآن کریم یادداشت زیر را درباره دیده‌ها و شنیده‌های برخی از علما و فضلا در باب سیره متواضعانه و سرشار از ادب و احتیاط علامه طباطبایی در موضوعات علمی و قرآنی، در اختیار ایکنای خوزستان، قرار داده است که تقدیم مخاطبان می‌شود:

به قول امیرالمؤمنین(ع): «گفتن «نمی دانم» نصف دانش است.» (غرر الحکم: ۶۷۵۸) و «هر کس جمله نمی دانم: «قَوْلَ لَا أُدْرِيمُ را ترك گوید، به هلاکت افتد.» (نهج البلاغه: الحکمه ۸۵). و حضرت این را از نشانه‌های یک عالم واقعی می‌داند آنجا که می‌فرماید: «لَا يَسْتَحْيِي الْعَالِمُ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ لَا يَعْلَمُ لِي يَهِيَ.» (المحاسن: ۱/۶۶۴/۳۲۸)؛ هرگاه از عالم (واقعی) سؤالی شود که پاسخش را نمی‌داند، از این که بگوید: «پاسخش را نمی‌دانم»، شرم نمی‌کند.

در خلال سال‌ها معاشرت و هم‌سخنی با برخی از عزیزانی که وجود مبارکِ علامه سیدمحمدحسین طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ش) را درک کرده و معمولاً خاطرات نابی از ایشان داشته‌اند، مکرر ناشنیده‌هایی را از علامه در موضوع «نمی دانم» - که پهلوان این عرصه بودند - از زبان این اعزّه ثقه و بلکه صدوق شنیدم، که اینک برای ثبت و ضبط در تاریخ فروتنی در عین فرزانگی علمای اعلام شیعی، مواردی را نقل می‌کنم:

از استاد قرآن شناس پیشکسوت علامه سیدعلی کمالی دزفولی (۱۲۹۰-۱۳۸۴ ش) شنیدم:

در ایام نگارش کتاب «قانون تفسیر» [به عنوان پیش‌قراول پژوهش‌های بنیادین قرآن پژوهی به زبان فارسی در دهه چهل شمسی] وقتی به مناسبت بحثی به عبارت مشهور «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» رسیدم، با اینکه حس می‌کردم که باید ریشه در کلام معصوم(ع) داشته باشد، اما مطمئن نبودم و هرچه جستجو کردم در منابع روایی نیافتم. چون می‌دانستم آن سال‌ها آقای طباطبایی این کلام را اساس روش خود در دوره تفسیر قرآن به قرآن «المیزان» قرار داده، به قم و ملاقات با ایشان شتافتم. بعد از زیارت حرم مطهر حضرت معصومه(س) به منزل علامه وارد شدم. در پذیرایی روبه روی هم نشستیم. بنده جریان را عرض کردم و منبع «الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» را پرسیدم. علامه چند دقیقه سرش را پایین انداخت و خیره به فرش، کامل به فکر فرو رفت. پس از سکوت و تأمل زیاد، بالاخره سر بالا آورد و آرام فرمود: آقای کمالی نمی‌دانم!.

البته مرحوم استاد کمالی فرمود که پس از بازگشت و تتبع گسترده‌تر، این کلام را، دو جا پیدا کردم؛ یکی در مقدمه تفسیر صافی ملامحسن فیض کاشانی. البته این جمله منسوب به ابن عباس، ریشه در کلام اهل بیت علیهم السلام، به ویژه در کلام استادش امیرالمؤمنین(ع) دارد. محتوای این سخن در نهج البلاغه آمده است: «... يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا» (خطبه ۱۸)؛ و نیز آنجا که حضرت درباره قرآن می‌فرماید: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بَبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» (خطبه ۱۳۳).

امیدوارم امثال بنده قدر شرایط مناسب پژوهش و تحقیق را در زمانه خود بیشتر بدانیم. الان با وسایل کمک آموزشی و پژوهشی و در رأس آنها فضای اینترنت، به اندک صرف وقت و زمان، می‌توان حتی به حاشیه فلان کتاب خطی در فلان مجموعه یا کتابخانه خارجی دسترسی پیدا کرد و آن را در منظر و مرآی اهل تحقیق قرار داد؛ کاری که تا چند ده سال پیش در مخیله کسی نمی‌گنجید و محقق برای به دست آوردن مستند یک جمله یا حدیث، مجبور بود جور سفر به شهر و دیار دیگری را بکشد و بعد هم بی نتیجه برگردد. مرحوم آیت الله کمالی برایم نقل کرد که در ضمن نگارش همان کتاب «قانون تفسیر»، برای یک مسئله علمی دیگر مجبور به سفری به اصفهان و درک محضر آیت الله العظمی سیدعلی بهبهانی(ره) شد، که مشروح آن را به مناسبتی عرض می‌کنم؛ ان شاءالله.

جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین علی انصاری پور ایده الله، از فضلاء اصفهانی مقیم قم، به بنده فرمود:

حدود سال ۵۳-۱۲۵۲ شمسی، که سه، چهار سالی بود در اصفهان مشغول دروس دینی شده بودم، حضرت علامه طباطبایی رضوان الله تعالی علیه به اصفهان منزل یکی از شاگردانشان به نام آقای منصورزاده تشریف آوردند. خبردار شدیم. عده ای از طلاب گفتند محضرشان مشرف شویم. خدمت شان رسیدیم. آقا مشغول نماز بودند؛ نماز عصر یا یک نماز دیگر. بعد از نماز، به سمت ما تشریف آوردند. ما سرپا ایستادیم و احترام کردیم و محضرشان نشستیم. بعد از تعارفات معمول، مرحوم آقای سید علی اکبر پرورش [۱۳۲۱ و ۱۳۹۲]؛ که بعد از انقلاب نماینده اصفهان و ورزنه در مجلس شورای اسلامی و نیز وزیر آموزش و پرورش هم شد [حضور داشت و از علامه درباره آیه شریفه ای که راجع به فرمایش الهی درباره حضرت سلیمان است: «وَأَلْقَيْنَا عَلَى كَرْسِيِّهٖ جَسَدًا» (ص: ۳۴) و بر تخت او جسدی افکندیم، پرسید که مراد از «جسد» چیست؟

آقا پس از تأملی - چنانکه نقل کرده اند دأبشان این بود که فوری جواب نمی دادند - آرام فرمودند: «این را من هم نمی دانم؛ من هم نفهمیدم!» این جواب علامه برای ما خیلی تعجب برانگیز بود؛ مخصوصاً از کسی که ۲۰ جلد المیزان با آن عظمت را نوشته بودند. این تواضع علامه، درس بزرگی برای ما طلبه های جوان و تازه وارد بود. [البته استاد علامه در تفسیر المیزان ذیل آیه یاد شده - ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۱۰ - به تفصیل نظر تفسیری خود را بیان کرده اند.]

به یاد دارم در همان جلسه یکی از دوستان خدمت علامه عرض کرد: ما طلبه هستیم و جوانیم و تازه وارد، لطفاً نصیحت و موعظه ای بفرمایید تا استفاده کنیم. ایشان باز بعد از قدری تأمل، آرام فرمودند: «موعظه همان است که قرآن بارها فرموده "تقوا، تقوا" همین. این موعظه همه انبیا و قرآن است.»

همشهری دزفولی ما خیرالحاج استاد غلامعلی سخاوت حفظه الله و رعاه، فرمود:

خداوند متعال توفیقی عنایت فرمود تابستان سال ۱۳۵۱ شمسی، که بین ۱۹-۱۸ سالگی ام بود، در مشهد مقدس خدمت علامه طباطبایی (ره) رسیدم. آن تابستان خیلی با علامه انس گرفته بودم؛ چنان که گاه با اجازه از حضرتشان، به بعضی از امورات شخصی ایشان می رسیدم. آن قدر به علامه نزدیک شده بودم که اواخر همان تابستان به بنده فرمود: میل دارم با اتوبوس از راه شمال به تهران و از آنجا به قم برگردم، اگر شما هم تمایل دارید دو بلیط تهیه کنیم و با هم برویم؛ و مثل اینکه روزی و رزق معنوی ام تا آن موقع بود.

در آن ایام آیت الله العظمی سیدعبدالهادی میلانی (ره) در صحن (نو) انقلاب) حرم مطهر رضوی (ع) اقامه نماز جماعت می کرد و از برکت امام الرئوف حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله تعالی علیه، ما هم موفق به شرکت در آن نماز می شدیم. علامه طباطبایی هم که میهمان آیت الله میلانی بود، همراه ایشان به نمازشان می آمد. ازدحام عجیبی صورت می گرفت. همه آن صحن بزرگ و اطرافش حتی خیابان های منتهی به حرم پر از جمعیت نمازگزار می شد؛ لذا من از ساعت چهار عصر، به حرم مشرف می شدم و جایی برای خود و علامه در صف چهارم نماز جماعت می گرفتم؛ چون ایشان می فرمود صف های جلو برای من جا نگیر. وقت نماز که می شد، چون علامه از دور تشریف می آورد، بلند می شدم و با دست اشاره می کردم تا مرا ببینند؛ که می دیدند و به طرفم می آمدند؛ چه آمدنی!

همچنین خداوند برکت و رزق معنوی دیگری هم در آن ایام برایم فراهم فرمود که بعد از اقامه نماز جماعت حرم مطهر، علامه در همان جا به حقیر و چند نفر دیگر از روحانیون (پنج، شش نفر از فضایی که در مباحث آیت الله میلانی که همزمان در همان صحن افاضه می فرمود، شرکت نمی کردند بلکه در محضر علامه می نشستند) مطالبی را بیان می فرمود. درس بعد از مقدار زیادی که به سکوت معنادار علامه و نگاه عجیب و نافذی که به حاضران می کردند - مثل اینکه یک انرژی ملکوتی تزریق می فرمود - آغاز می شد. چنان بود که بنده جلسه را با یک آیه قرآن یا حدیث شروع می کردم و از محضر علامه می خواستم که شرح و بیان بفرمایند؛ و علامه هم پس از قدری تأمل، بدون خستگی و با نشاط معنوی ما را به قله می برد؛ به طوری که اگر درس تا اذان صبح هم طول می کشید نه خسته می شدند و نه خسته می شدیم! گاه بعد از نماز جماعت که دور هم می نشستیم، همه ساکت می شدیم، و بنده هم به احترام سخنی نمی گفتم و سؤالی نمی پرسیدم؛ اما علامه با نگاهی به من منتظر سؤال بود تا درس را شروع کنند و بنده هم اجابت امر می کردم.

فراموش نمی کنم شبی بعد از نماز جماعت آیت الله العظمی میلانی، بعضی از کارگران و خدمه حرم که دیدند هر شب ما چند نفر تا پاسی از شب نشسته و گفت و گو می کنیم، بدون اینکه به ما شاگردان چیزی بگویند، مستقیم به حضرت علامه اعتراض شدید کردند؛ و یکی از آنها با حالت دعوا به آقا رو کرد که «سید! چرا مزاحم کار ما می شوی و هر شب معرکه می گیری؟! ما می خواهیم این فرش ها و زیرپایی ها را جمع کنیم!...» سید بزرگوار که به سبب سنگینی گوش سخن آنها را خوب نشنیده بود، دست بر گوش آرام به ما فرمود: «چه می خواهند؟» عرض کردیم آقا اینها مسئول جمع کردن فرش هاینده و منتظر ما هستند که بلند شویم. علامه فوراً بلند شدند و از جایی که حریص به شاگردان برای آموزش آنها بودند، به راه افتادند تا مقابل ایوان مقبره

شیخ بهایی؛ که عباى خود را پهن کردند و فرمودند: «اینجا می نشینیم؛ اگر بگذارند!» و ما هم روی عباى علامه نشستیم. البسه رسمى علامه تمیز اما مندرس بود؛ شاید از همان دوران طلبگی اش مانده بود. عبايش آنچنان آب رفته بود که دو رویش یکی می نمود. بعد از اتمام درس آیت الله میلانى و متفرق شدن علما و فضلا در صحن، تعدادی از آقایان که علامه را شناخته بودند چون ایشان را در آن وضع دیدند، بسیار ناراحت شدند و به ما اعتراض کردند که چرا این عالم بزرگوار را روی خاک آن هم روی عباى خودش نشانده اید؟! در کنار همان ایوان، حجره ای بود؛ آن آقایان، ما را آنجا بردند و از آن شب به بعد، پس از نماز برای برگزاری جلسه به آن حجره می رفتیم.

پس از اتمام جلسه تفسیر و شرح حدیث که گاه سه، چهار ساعت طول می کشید، علامه ابتدا نصف یک سیگار را می کشید، و سپس به عزم زیارت بلند می شد و حرکت می کرد به سمت مضجع منور حضرت امام رضا(ع). من دنبالش می رفتم بینم چطور زیارت می کند. دیدنی بود راه رفتنش. با حیا و تواضع کامل به درب های مقدسه که می رسید در و دیوار حرم مطهر را با ولع عجیبی می بوسید. بعد هم میان سیل زائران گم می شد و من دیگر نمی توانستم او را بینم و دنبال کنم «وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ» بین من و ایشان موج جمعیت چنان حایل می شد که دیگر او را نمی دیدم! در بالاسر در یک گوشه خلوت، ایشان را می دیدند که زیارت جامعه می خواند.

علامه از تعریف و تمجید بعضی از علما و منبری ها و طلاب مشهدهی که شب ها بعد از نماز حرم مطهر ایشان را می دیدند و دورش را می گرفتند، بسیار برافروخته و ناراحت می شد؛ و آرام و مؤدبانه آنها را نهی کرده و می فرمود: «روزی که در محضر خدا معلوم شود عمل چه کسی مقبول و یا منفور است «الْعَنَى وَ الْفَقْرُ، بَعْدَ الْعَرْصِ عَلَى اللَّهِ» [فقر و بی نیازی ما پس از عرضه شدن بر خدا آشکار خواهد شد. نهج البلاغه، حکمت: ۴۵۲]:

ما برون را ننگریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را

نزد خداوند کمیت چه ارزشی دارد؟! تنها اخلاص و کیفیت، خریدار دارد.»

علامه در پاسخ به هر سؤال، مقدار زیادی مکث می کرد؛ به طوری که اگر کسی ایشان را نمی شناخت خیال می کرد که جواب را نمی داند! اما وقتی آرام شروع به پاسخ دادن می کرد، دست پرسش کننده را می گرفت و با خود تا قله می برد. محضر ایشان برای من غیر از محضر دیگر علما بود. معمولاً با آنکه از پیش مسائلی ذهن مرا درگیر می کرد و منتظر بودم تا در محضر عالمی جواب ها را دریابم، اما وقتی خدمت عالمی می رسیدم، معمولاً آن مسائل از یادم می رفت؛ اما در محضر علامه کاملاً بر عکس بود؛ از برکت امام رضا(ع) و نورانیت عجیب علامه خیلی از پرسش ها را مطرح می کردم و جواب می گرفتم. البته گاهی با آنکه سؤال بسیار ساده ای هم می پرسیدیم، اما در کمال تعجب، جواب می فرمود: «نمی دانم!» مثلاً روزی در محضرشان آیه شریفه «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (هود: ۸۶) را خواندم و عرض کردم آیه درباره حضرت صاحب الزمان(عج) است؟ فرمود: «الآن حدیثی که آن را تأیید کند، یادم نمی آید». حتی گاه در پاسخ سؤالات پیش پا افتاده هم خیلی راحت اظهار می داشت: «خبر ندارم؛ نمی دانم!» البته این اثر تقوا و شدت احتیاط آن بزرگوار بود. با اینکه خودش مجتهد مسلم بود اما هیچ ادعایی نداشت. گاه که مسئله ای شرعی سؤال می کردیم، فتوای دیگران را بیان می نمود و وقتی فتوای خودشان را می خواستیم می فرمود: «من نظر ندارم» و این در حالی بود که بزرگانی چون آیات عظام خویی و میلانی، اجتهاد فقهی علامه را کمتر از علمای مطرح نجف نمی دانستند.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ مَاتَ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا